

مصاحبه با مرحوم دکتر جواد صدر

« آزادی آیت الله خمینی (ره) از زندان و بازگشت ایشان به قم »

بخشی از مصاحبه سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران با مرحوم دکتر جواد صدر - جلسه چهارم ۱۴/۰۸/۱۳۷۵

« آزادی آیت الله خمینی (ره) از زندان و بازگشت ایشان به قم در ۱۸/۰۱/۱۳۴۳ »

زمستان سال ۴۲ بود که هویدا به من گفت کابینه جدید تشکیل خواهد شد و من هم تعجب کردم، [برای اینکه] علم نخست وزیر است، پس شاه چطور علم را عوض می کند؟ [با آنکه] از زمان جوانی این همه با او دوستی داشت! ولی سیاست چیزی دیگر است. هویدا به من گفت که کابینه جدید تشکیل خواهد شد و تو وزیر کشور خواهی بود. این تصمیمات را قبلاً گرفته بودند. وقتی حسن منصور آمد به دیدن من و گفت که حزب باید باشد و می شود حزب ایران نوین و از این حرفها، من گفتم که من تا حالا عضو حزب نبودم و در یکی، دو حزب هم که مرا بردند و اسم نویسی کردند، عضو خوبی نبودم، چون هیچ وقت نمی توانم مقید به حزب باشم. من می خواهم که آزاد فکر کنم و آزاد باشم. دیسیپلین حزبی، اطاعت حزبی و تبعیت از افکار حزب، از چیزهایی است که در طبیعت من نیست و مطبوع هم نیست. گفت خیلی خوب، پس من فقط اسمتان را در دفتر [حزب] می نویسم و به اوراق [؟] احتیاجی نیست. گفتم باشد، خودتان می دانید. به این ترتیب کابینه (شب عید هم بود) تشکیل و دولت معرفی شد و بنده هم وزیر کشور شدم.

خیال می کنم که مناسبت وزیر کشور هم به این دلیل بود که اولاً من سابقه وزارت کشور زیاد داشتم و راجع به تشکیلات و اداره وزارت کشور اطلاعات عمومی و عملی داشتم و از این جهت برایشان راحت بود. اصولاً در هر کابینه و کشوری، معمولاً وزیر کشاورزی و دادگستری دو تا پستی است که خیلی به جوانها نمی خورد و آدمهای با تجربه می خواهد. فکر می کنم که این هم یکی از جهات بود.

خوب، سال ۴۳ بود که کابینه تشکیل و مشغول فعالیت شد. البته فعالیتهای حزبی در خارج ادامه داشت. برنامه های عملی، کنفرانسها و اجتماعات و ... هم داشتند که من غالباً در آنها شرکت نمی کردم. برنامه هایی هم داشتند که به شهرستنها و استانها بروند و پایه حزب را بگذارند که خود منصور همراه با وزرایی که به اصطلاح پایه های حزب بودند می رفت. آنجا همواره رجال و اشخاص محلی حزب را تشکیل می دادند، ولی افتتاح و شروع آن با دولت و نخست وزیر بود.

در تابستان یا بهار سال ۴۳ اتفاق مهمی که افتاد، مسئله (به عنوان مسئله هم می گویم) آیت الله خمینی بود. آیت الله خمینی به دلیل فعالیتهای سال ۴۲ در بازداشت بود. هنگام آن اتفاقات و در خرداد ۴۲ من در ایران نبودم و منصور می خواست که دولتش مورد قبول همه طبقات مختلف جامعه باشد و طبقه روحانیون طبقه ای بودند که همیشه در میان مردم ایران نفوذ داشتند و موثر بودند. آیت الله خمینی هم برجسته بود و بازداشت او یک نقطه توقف موثری در پیشرفت افکار عمومی نسبت به [منصوره بود]. منصور درصدد بود وسائل آشتی فراهم کند تا خمینی آزاد شود. خوب، حتماً با شاه هم صحبت کرده بود. من فکر می کنم مقامات خارجی هم به شاه [گفته بودند] که در بازداشت بودن آیت الله خمینی کمکی به وضع برنامه های جدید او نمی کند. البته دلیلی ندارم، ولی به نظرم می آید که باید اینطور باشد.

خوب، بایستی دنبال کسی می رفتند که این وسایل آشتی را فراهم کند. او هم باید کسی باشد که هم آشنای آنها باشد و او را بشناسد و هم اینکه پیش روحانیون تا حدی موجه باشد، در دولت هم بوده و ارتباط نزدیک داشته باشد. فکرشان رسید که من بروم و این کار را بکنم. دلیلشان هم این بود که خوب، پدر من روحانی بود و به خاطر تحصیلات علوم روحانی (خصوصاً در فلسفه اسلامی) که داشت، همه روحانیون او را می شناختند و از قدیمی هایی بود که با او نزدیک بودند. فکر کردند که من پیش او بروم.

خوب، من هم پیش آیت الله خمینی در همان محل بازداشت رفتم. او در یک خانه ای در قیطریه بود، ولی الان نمی توانم بگویم که کجای قیطریه، ولی می دانم که در قیطریه بود. یک مامور سازمان امنیت مرا به آنجا برد و در اتاق نشستیم. [اتاق] خیلی ساده فرش شده بود و .. نشستیم و صحبت کردیم.

من از ابتدایی که شروع به صحبت کردم که برای چه نزدیک بودن یا آشتی کردن یا رابطه داشتن با دولت برای دولت خوب است و برای ایشان هم مضر نیست، ایشان تا آخر فقط گوش دادند و هیچی نگفتند. من سعی کردم که یک جوابی، چیزی بدهند یا وارد صحبت شوند، ولی خوب ایشان هیچی نگفتند. نتیجتاً ما آمدم. خوب، ایشان مخالف بودند، آزادیشان هم گرفته شده بود، پس چه [دلیلی] داشتند که استقبال کنند؟ من آمدم و به منصور گفتم که وضع اینطور بود و [ملاقات هم] بی نتیجه. شاید حدود یک ماه، بیست روز بعد، دوباره گفتند که شاه خواسته که من دوباره پیش ایشان بروم. این بار که من رفتم، ایشان کمی بازتر بود، یعنی بیشتر پذیرای این بودند که صحبتی داشته باشیم. به ایشان گفتم که دولت با ایشان کاری ندارد و آزاد هستند. دولت می خواهد که با ایشان و روحانیون دیگر نزدیک باشد و روحانیون هم کمک کنند که ایران بهتر اداره شود و بهتر بچرخد، مردم چه باشند، برنامه های دولت پیش برود و ... به ایشان هم گفتم که آزادند تا هر جا می خواهند بروند و هر جا می خواهند منزل کنند، دولت هیچ [حرفی] ندارد، حتی دنبالش هم کسی را نمی فرستد. مثل یک آدم آزاد که هر وقت می خواهد، می رود. ایشان گفتند که (آنچه که یادم می آید [این است، چون] خیلی از جزئیات به یادم نمانده است.) من هر کجا بروم و هر کجا باشم، عقیده و فکرم را عوض نمی کنم و همان حرفهایی که باید بزنم، می زنم. گفتم که خوب، شما آزادید که حرفهایتان را هم بزنید و هر کاری که می خواهید انجام دهید، منتها دولت میل دارد که تحریک به غائله یا عصیان نکنید. یک دلیل آن هم این است که درست است پیروان ایشان مخصوصاً در قم و جامعه روحانیت زیاد بودند، ولی از این مواقع، اشخاص ماجراجو (چپی ها) هم استفاده می کنند و بودند. ایشان به چپی ها هم می توانستند وارد بشوند و ایجاد غائله کنند و خودشان هم از [آن] استفاده کرده، اینها را خراب کنند. [پس آقای خمینی] ترتیبی بدهند که به جایی کشیده نشود که آن عوامل بخواهند در جمعیت نفوذ کرده و برای شخص خودشان (نه برای روحانیت)

سوء استفاده کنند. صحبت ما با همین کلیات (حالا جزئیاتش یادم نیست) تمام شد. آمدم به دولت منصور
گفتم و بعد از مدتی هم که ایشان آزاد شدند و به قم رفتند.

مصاحبه کننده : شفیقه نیک نفس